

بجزی نبزی آید - و وی تعالیٰ منزله است از جور و ظلم و ظلم تصرف  
 در ملک غیر است و کل عالم ملک او است - و همه افعال حق  
 مستقیم و عدل است و متقمن حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی  
 چنانکه باید و شاید همچنان است - قوله تعالیٰ - ما تروی فی خالق  
 الرحمن من تفاوت - و وی تعالیٰ با هر یکی معامله برابر عین دی کند -  
 و سزاوار محبت و نعمت گرداند - داین از عدل باشد - و گاهی  
 عفو کند بلکه سبب است بحسنات مبدل گرداند - داین فضل او است - و  
 چون بنده دانست که حاکم مطلق او است - و همه بتضاد قدر او است  
 و در همه افعال او را حکمتها است - باید که در افعال او تدبیر حکمت  
 او اعتراض نکند - بلکه همه حق و عدل داند •

- سعاد یا راستروان گوی سعادت بردند •
- راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار •
- اللطیف • لطف نرمی و نازکی در کار و کردار و نیکی کردن  
 است بکسی و لطف خدا به بنده توفیق طاعت و عصمت از مصیبت  
 است - و از جمله لطف او به بندگان اعطای دمی است فوق کنایست  
 و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن سعادت اید بسی خفیف  
 در مدت قصیر که عمر است - بلکه در یک ساعت چنانکه کسی ایمان  
 آورد و گاهی مشقت مجاهدت و کلفت ریاضت با لطف و نرمی  
 آسان میگردد - و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت بمنزل  
 مقصود می رساند - و بقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف  
 می گرداند - و لطف را بعلم به قایق مصالح و خفیات امور و رسانیدن

آن مستعمل بر معبیل ز فق و زنی نیز تفسیر کرده اند - و این برود  
 این معنی اعطاء حق سبحانه بدقایق و خفاها و رفق در افعال و لطیف  
 وی در آن از اعطاء حصر و ضبط بیان بیرون است - امام غزالی  
 در بعضی از اسامی آن گفته - چنانکه لطف او در خلق چنین تا آخر عمر  
 در سایندهن غذا به در شکم و به در حالت رضاع و بعد از آن  
 در اخراج شیر منافق شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن  
 جواهر نفیس از میان اجبار و بیرون آوردن عمل از گس و  
 ابریشم از کرم و در از صدف و عجبیتر از همه پیدا کردن آدمی که  
 مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت سموات  
 دارض و حارف ذات و صفات اوست و امثال این - بیرون  
 از هر حصر و احصا است - و هر که دانست که وی تعالی لطیف و عالم  
 بسکونات ضایع است و مومنان جلایل نعم - باید که ظاهر و باطن را از  
 مکر و تدبیر و ترک ادب و اخلاق ذمیه نگاهدارد - و شکر نعمت  
 وی گوید - و توفیق خیر و طاعت از وی جوید - و بتقصیر خود معترف  
 آید - و تائب و معذّر گردد

• لطیف و کرم گستر و کارماز • که دارای خلق است و دانای راز  
 • الخبیب • خبر آگاه و خبیر آگاه و دانای و نیست هیچ شی  
 در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمی شود در زمین و آسمان  
 دوزخ و مطرب مطمین نمی گردد و در کون مکان نفسی نمی زند مگر آنکه  
 نزد او است تعالی شانه از آن خبر - و باین معنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد -  
 مگر آنکه خبیر را مخصوص باخبار دارند و بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی

گفته که خبیر بمعنی علیم است - لیکن عالم چون اخفاقت کرده شود بخفایابی  
 باطنه آنرا خبیرت گویند - و صاحب آنرا خبیر نامند - انتهى - و گاهی خبیر  
 بمعنی مخبر نیز در آید - یعنی خبر دهنده از کانون علم خود - و وی تعالی خبیر  
 دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود - و باین معنی راجع بصلوات  
 کلام گردد - و خبیرت و اختیار بمعنی آزمودن نیز آید - و وی تعالی  
 آزماینده است بندگان را با بر و نهی و تکلیف شرعی چنانکه فرمود -  
 لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا - و بنده چون دانست که حق تعالی  
 خبیر است - مراقبه عالم او را از دست نهد - و تصدیق نماید انبیار را  
 در آنچه خبر داده اند - و امر و نهی را بجای آورد • بیت •  
 خبیر است از مادر شر نهان • و د عالم ز فمش پریشان بجان  
 • الحامیم • عالم آسنگی و بر دباری - و حلیم آنکه او را خشم  
 از جای نبرد - و باعث است تعجیل عقوبت بنده و مسارعت  
 انتقام نگردد با وجود اقتدار - اگر توبه تدارک کند عفو فرماید - و اگر  
 نخواهد بی توبه نیز رحمت کند - حلیم علی الاطلاق او سبحانه است -  
 و بنده گاهی است تعجیل نمی کند در عقوبت و لیکن بر عزم آن می باشد  
 و کینه نگاه میدارد - تا نزد فرصت کینه را می کشد - و وی سبحانه خود را  
 بانتمام نیز و صمد کرده است - پس حق عیب آنست که از انتقام  
 وی خایف باشد - و از جهت حکم وی امیدوار عفو باشد - که چون  
 در حال خام کرده است در مال نیز مغفرت کند - و باید که این چنین  
 ذاتی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت به انتقام نمی گیرد - و عفو می  
 کند - و نعمت که داده است باز نمی ستاند - شکر گوید و شرم دارد

که در نظر چنین کرمی نافرمانی کند • بیت •

و کوشش یکی قطره در بحر علم • گنه بیند و پرد • پوشد بحلم

• العظیم • العظم • العظمه • بزرگ و بزرگ شدن و عظمت گاهین

در اجسام که در کات ابصار اند اطلاق یابد - و گویند که این جسم

عظیم است و آن جسم عظیمتر از دست و قیقه امتداد مساحت

وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر ازین باشد - باز این دو قسم

است - یکی آنکه هر میکند چشم را در محیط میگردد با صره بدن - چنانکه ذیل

و امثال آن - دیگری دیگر است که محیط نمی گردد با بصیر طرافت وی -

چنانکه زمین و آسمان - و این اعظم است از اول - و گاهین در درکات

بصایر استعمال کنند - و آنها نیز اقسام آمد - قسمی است که محیط میشود

با دراک حقیقت آن عقل - و قسمی است که قاصر است از ان اکثر

عقول یا بعضی - و قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و اعطاء

وی بان و حقیقت آن - و عظیم مطابق است که عظیمتر از همه است -

و متجاوز است از حد عقول و بیرون از دایره ادراک که هیچ عقل

بکند ذات و صفات وی نرسد - و آن ذات حق است تعالی و

تقدس - و کسیکه بشناخت عظمت حق را محترم و خوار داند

نفس خود را در جنب عظمت او - و اقبال کند باستمال او امر و نواهی

و احکام وی تعالی شانه و اعظم برانند - و بنده را بایند که عظمت و

جلال حق چنان و چندان در دل فرود آورد که هیچ کس و هیچ چیز را

در جنب وجود وی سجانه استی نماید • بیت •

نام او شد عظیم در عظمت • عظمت شان او مهرس از من

• الغفور • یعنی غفار راست - هر دو صیغه برای مهالغه - و غفور مهالغه  
 بر از غفار راست یعنی غفار بسیار بخشاینده و غفور باین معنی است که  
 گناگان عظیم بخشید که مغفرت ادا بقصی مراتب و درجات رسد -  
 و بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بندگی نوعی از گناگان بخشید  
 از همه بندگان آن نوع گناگان را بخشید - و چون غفور یعنی پوشیدن  
 است غافر آنکه پوشید گناگان را در دیوان اعمال بندگان - و غفور آنکه  
 از ضمیر فرشتگان نیز محو و پوشیده گرداند تا ذلت آن مستور ماند  
 بلکه بر گنہگار نیز فراموشی بیگردد اند تا از خجالت و شرمساری  
 در پرده تشویر نماند • بیت •

سر خجالت درویش زان بود در پیش که گر گناه به بخشید شرمساری هست  
 فراموشد گناایش گنہگار • که تا شرم گنہگاری نباشد  
 • الشکور • مشکر و سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را است  
 بسبب نعمت - و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را - و شکر را  
 اسناد بخدای تعالی نیز کند و شاکر و شکور نام وی تعالی دارند -  
 و معنی آن ثواب جزای دهند بر عیان تقلیل - و کد ام ثواب جزایتر  
 و عظیمتر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا - و بعضی  
 گفته اند که معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب  
 تر است بمعنی شکور - و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کردند  
 بطریق مشاکات - و چون وی تعالی مطی ثواب جزیل است  
 و ثنا گوینده بر طاعت وی - بنده باید که در ثناء شکر و طاعت وی  
 تعالی بیفزاید و صدق و اخلاص نماید • بیت •

بر بنده ضرور و واجب آمد \* هر لحظه شانس و شکر گفتن  
 \* الهی \* علو بلندی و بلند شدن جای و پر بلندی بر آمدن و بر این  
 چیزی شدن و آن دو قسم است حسی چنانچه حسی بالایی حسی  
 دیگر باشد - و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد -  
 و وی تعالی و تقدس در مرتبه بالاتر است از همه - و هیچ رتبه فوق  
 رتبه او نیست - و همه مراتب پایین تر از مرتبه او است - زیرا که  
 سبب و علت فوق مسبب و معلول می باشد - و وی تعالی سبب  
 و علت جمیع مسببات و معلولات است - و بذات وی منتهی  
 میگردد در مراتب علویت و قاطعیت - پس هیچ چیزی فوق وی نباشد -  
 و وی فوق همه باشد - و نیز موجودات منقسم اند به حی و وحی - وحی  
 منقسم است به چیزی که ادراک جز ادراک حسی نیست - و آن حی  
 است - و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد - و آنکه  
 ادراک ادراک عقلی است منقسم است به چیزی که معارض است در معلومات  
 ادشهوئ و غضب - و آن انسان است - و چیزی که سالم است  
 ادراک اداز معارضه که در آن - و آنکه سالم است یا ممکن  
 که مبتنی و مزوج باشد به آن - و لیکن علامت نصیب وی شده -  
 و آن ملائکه اند - و چیزی که محال است در حق او ایستاد استزاج به آن - و آن  
 حق سبحانه تعالی است - پس وی در مرتبه فوق کل باشد که عالیتر  
 و کاملتر از آن رتبه نباشد - و در فهم هوام که در رتبه بهایم اند جز علو  
 حسی نیاید - و خواص که مرتبه شده اند با ادراک بصایر علو معنوی  
 را در مراتب آنرا بر وفق مراتب علو حسی نهند - و از اینجا معلوم شد

معنی بودن وی سبحانه فوق العرش - زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است - و موجودیکه منزله است از تجرد و تقدیر مجرد و اجسام و مقادیر آن فوق نام اجسام باشد در مرتبه - و توجه پیش بعرشش به جهت فوقیت اوست از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق هر شد - و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرمود - واللّه غالب هابی اوده - پس بنده باید که قیاس عقل و تزییب فکر را در کتّه ذات و صفات او راه نهد - و چونی و چگونگی از راه معرفت بردارد - و بعجز معترف آید - که کمال معرفت این است - و خود را در جنب غلبه امر و حکم وی تعالی نیست و نابود دارد - و باستانال و تسایم پیش آید

• بیت •

مهر ذاتش از چونی و چندی \* منزله تر ز پستی و بلندی  
 • الکبیر • بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارت است از کمال ذات - در ادب کمال کمال وجود است - و کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است - یکی دوام وجود - و چون مدت وجود آدمی در از گردد گویند که وی کبیر السن است - و چون طولین الوجود کبیر شد - پس دایم الوجود ازلی و ابدی ادلی باشد که او را کبیر خوانند دوم آنکه وجود وی تعالی وجودی است که صادر است از وی هر موجود - پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد - و عظیم بمعنی کامل الصفات و رفیع التدر و عالی مرتبه بود

• بیت •

مرا در ار سد کبریا معنی • که مانکس قدیم است و ذاتش غنی  
 • الحفیظ • حفظ نگاه داشتن - نگاه دارنده هر که و هر چه در عالم

است از آفت و فیاخ اوست تعالی شانه با بنما و میا نیست چیزها که  
 خود دشمن بکند بگراند - چنانکه عناصر را در موالید نگاه میدارد و بهتر کیب و  
 مزاج و تعدیل قوای آن - و نگاه میدارد حیوانات را بپیدا کردن  
 آلات و جوارح در ذوات آنها چنانکه شاخ و ناب و چنگاهها و خارج  
 از آن چنانکه اسب - و بیدار کردن معرفت و هدایت بر راست  
 کردن آن و استتعال آن به پیدا کردن خواص که در رنگ جاسو همان  
 اند که می آگاهند بقرب اعدا و آفات - چنانکه چشم و گوش و جز آن -  
 و هم چنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان  
 و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه میدارد لباب او را  
 بقشر - و طرادت او را بر طوبت - و بخارها که میروید از وی - و خار سلاح  
 نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگال سلاح حیوان - و با هر قطره از  
 آب عافظی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل به هوا گردد - و در خبر  
 آمده است که فرود نمی آید قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته  
 است که نگاه میدارد آنرا تا میرسد بسستقر خود از زمین - امام غزالی  
 گفته که این حق است - و مشاهد باطن او باب بصایر بران دال  
 است - و ایشان ایمان می آرند بدان بصیرت نه بتقاید - و ابواب حفظ  
 الهی تعالی شانه کثیر است لایعده و لایحصن - و از جملة حفظ اوست  
 التمامی ایمان مرموسان را و حفظ عقاید ایشان از زلیغ و زلل و  
 میانت عقود ایشان در توجید با قامت دلائل و براین بر صدق  
 دین - و اقوای دلیل و بران نور یقین که در دل انداخته - که کسب و  
 اختیار بنده را در آن قطعاً دغان نیست - بزرگی گفته است که شکر این



نعمت چگونہ گویم کہ با چندین اختلاف ادیان و مذاہب کہ در عالم  
 اسات املاً مخطور خاطرمانوبست - و موجب اشکال و اختلال و انحلال عقہ  
 ایمانی نہ - و نور ایمان در دل باقی و ثابت است - یا مقلب  
 القلوب نیت قلبی علی الایمان - و حفظ بمعنی از برداشتن چیزی کہ ضد  
 آن نسیان و فراموشی کہ دن است - نیز آید - و باین معنی نیز  
 اطلاق آن بر بردگار تعالیٰ صحیح است - کہ ہر اشیا محفوظ  
 است در عالم وی - و ممکن نیست زوال آن از وی بسہو و نسیان -  
 و نقص است کہ یکی از صلحا را مال بسیار میراث رسید - گفت  
 الہی مرا باین در اہم محتاج آفریدہ اما محافظت این حضور قلب مرا  
 تفرق سیرمانہ - خداوند اتو حقیقی از برای من نگاہار - و ہر ہر بود ہر  
 را ہر و ایشان د او پس ہر گاہ کہ او را بچیزی احتیاج می افتاد حق  
 تعالیٰ آنرا از غیب بوی سیرمانہ و چون بندہ دانست کہ پروردگار  
 او حفظ است باید کہ از تہ آفات مخیفات و از غلہ نفس و ہوا پناہ  
 بحفظ و حمایت او برد .

• بہت •

ہر کس بخدا پناہ آرد • اورا از بلا نگاہار

• المقیت • خالق اقوات و رسانندہ آن بابدان است - و قوت

خورش و آن چیز است کہ بوی بر پا بسبد بدن انسان از اطعمہ -

واقات خورش دادن و این قوت ابدان است - و قوت ارواح

معرفت و ایمان اسات - و مقیت بمعنی توانا و نگاہار بندہ و گواہ و حاضر

نیز آید قول تعالیٰ - و کان اللہ علی کل شیء مقیتا - ای طاعاً قان را

پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد - پس نہ باید کہ قوت و قوت تن

و جان از وی خواهد و بعلم وی اکتفا کند - از سهیل نسر و پرسیدند  
 ما القوت - قال ذکر الحی الذی لا یموت - و بعضی اینچنین حکایت  
 کنند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت الله - گفته اند که  
 از آن پاره نیست گفت از الله چاره نیست - گفته اند چیزی می رسم  
 که قوام جسمان است گفت قوام جسمان به الله است اگر شما  
 الله را می شناسید

• بیت •  
 او منبیت است در همه احوال • زو شود صادر این همه افعال  
 • الحسیب • کافی و بسنده در جمیع کارها - و احصای بسند آمدن  
 چیزی - احسنی الشی میگویند بمعنی کفائی یعنی بسند آمدن این  
 چیز پس حسب بمعنی محاسب است - و این و معنی است که تصور نیست  
 ثبوت وی حقیقه مرغیبه حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت  
 وجود دو دام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی  
 باشد چیزی را مگر الله تعالی زیرا که با وسعت وجود اشیا و دوام  
 وجود و کمال وجود آنها - و اسبابیکه آنها را داخل است در وجود اشیا  
 و کمال آن همه بخلق ادیند پس او است حسیب مطلق و بعضی  
 گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی  
 محاسب و منادم است - و وی تعالی حساب میگیرد از خلائق  
 روز قیامت و می شمارد برایشان انعامش ایشان را در دنیا  
 و آخرت - و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریه است از حسب  
 بمعنی فضایل و مناقب شمردن - و چون بنده دانست که وی تعالی  
 کافیست باید که اکتفا کند بوی و بحسن تدبیر وی و توکل کند در جمیع

امور بروی و من یتوکل علی الله فهو حسیب - و چون دانست که  
 الناس او را می شمرد و بران حساب خواهد کرد ضبط کند افعال  
 خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که مر او راست  
 شرف و کمال ظاهر گردد بروی خصاست نفس و دنیایت آن  
 بس تکبر نکند بذات خود و سبب نیارد بافعال خود \* بیت \*  
 تکبر عزا زین را خوار کرد \* بزند ان لعنت گرفتار کرد  
 \* الجلیل \* الجلال و الجلالة بزرگی و بزرگ قدر شدن -  
 و است تعالی جلیل مطلق جامع نعوت جلال و مننات کمال - امام  
 غزالی گفت حمة الله علیه - کبیر راجع بکمال ذات است و جلیلی بکمال  
 مننات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعاً منسوب بادر اک بصیرت  
 که محیط بان تنوان شد انتهی - و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهریه  
 را جلال خوانند - لتو لهم - اعلم ان جلال الله تعالی عبارة عن  
 ذاته لظهوره فی اسمائه وصفاته كما هی علیه - هذا علی الاجمال -  
 و اما علی التفصیل فان الجلال عبارة عن صفته العظيمة  
 و الکبریاء و المجد و السنا و کل جمال له فان شدة ظهوره یسمى  
 جلالاً كما ان کل جلال له فی مبادی ظهوره علم الخلق یسمى  
 جمالا و من هنا قال من قال ان لكل جمال جلالا و لكل جلال  
 جمالا - آه - و ظهور آثار صفات لطیفه را جمال و جمیل نیز در اسماء  
 الهی آمده اگر چه در روایت مذکور نیست كما صرح به الامام الرازی -  
 اعلم ان جمال الله تعالی عبارة عن اوصافه العلاء و اسماء الحسنی  
 هذا علی العموم و اما علی الخصوص فصفة الرحمة و العلم و الرزق



• الکریم • بزرگ و عزیز - گفته اند که چون کسی را دوست  
 بکرم کردی همه صفات نیک را اثبات نمودی - و گفته اند که کرم  
 آنست که چون قادر گردد عفو کند - و چون وعده کند وفا کند - و چون  
 عطا دهد بیش از امید بد - و هر که نوری التبتنا آورد او را غایب نماند -  
 و از جمیع وسائل و شرفها نیاز گراند - و کرم بمعنی مکرم نیز  
 گفته اند - چنانکه جلیل بمعنی بجم - و بمعنی جواد نیز آمده - و تمام این  
 معانی پرده کمال خاصه ذات کریم متعال است

نقل است که اعرابی از حضرت رسول کریم صلوات الله علیه سوال کرد  
 که یا رسول الله حساب ما و زقیامت که کند رسول فرمود که خدای  
 تعالی بخجندی خود حساب کند - اعرابی را خوش آمد و تبسمی  
 کرد - پرسیدند که پورا تبسم کردی - گفت کریم چون عیب بیند  
 پو شد - و چون قادر شود عفو کند و باید که وظیفه اشکر و کرم و  
 اکرام و عفو و جود را پیش کند - و دوستی این پنج تن کریمی گیرد • بیت •  
 ای کریمی که از خزانه غیب • گهر نرساند ببنده خود داری  
 دوستان را کجا کنی محروم • تو که باد شمرمان نظر داری  
 \* الرقیب • فی الصراح رقیب نگهبان و چشم دارنده  
 و موکل - طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه  
 کند آنها را - پس غایب نگردد از وی مقدار ذره در زمین و نه در آسمان -  
 امام غزالی گفت - رقیب علیهم حفیظ - پس کبیکه مراعات کند  
 چیز را تا آنکه غافل نگردد - و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دائم - او را  
 رقیب خوانند - پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن

با قہار لزوم و دوام - و سابقا گزشت مہینہ را تفسیر بر قیاب  
 کردہ اند - لیکن اخذ کردہ اند در مفہوم وی مبالغہ در رقابت - و  
 باینوجہ فرق بود میان ہر دو •

• بیت •  
 • خلوت آرای دل خاکس یحز تو شد کہ ام •  
 • دیدہ سست نو چون بردل گہبانی کند •

• المعجیب • اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن - اوست  
 جواب دہندہ ہر کہ اورا خواند - و اجابت کنندہ ہر دعا و عطا کنندہ  
 ہر سوال اوست تعالی شائے - و اوست اجابت کنندہ دعا و مظہرین  
 بر زبان قال و حال - بلکہ اجابت کردہ است پیش از سوال -  
 و از جملہ اجابت اوست دعوت خالق و کفایت او حاجات ایشان  
 را کہ تدبیر کردہ است کار ایشان را پیش از آنکہ پیدا کند  
 ایشانرا بہ پیدا کردن اسباب از ارزاق و آلات در آسمان  
 و زمین - پس بندہ باید کہ اجابت کند دعوت خلق را در امر دینی  
 و اجابت کند بندگان اورا با نجاح مرام و بر آوردن حاجات ایشان  
 آنقدر کہ تواند و ممکن باشد - و اگر عاجز باشد بلطف و سخن  
 نرم و باجابت دعوت ایشان و قبول ہدای ایشان - چنانکہ رسول  
 خدا میفرماید صلعم - لتول تعالی - اجیب دعوة الداع اذا دعانی - آہ -

• بیت •

چو عاجز را ندانند دانم ترا • درین عاجزی چون نخواہم ترا  
 • الواسع • سعت فراخی کردن - و ہمہ را فرار رسیدن  
 و سعیت را اضافت بنام میکنند - و میگویند کہ عالم وی وسیع و محیط

است بر معنای ماب - و اضافت با دعای میکنند و میگویند احسان وی و سبب  
 و نعمت او بسط است - و اضافت بقدرت و ملک و فنا میکنند - و واسع  
 مطابق در جمیع این صفات الهی تعالی است - و آنکه گویند سبب  
 بمعنی تونگری و توانائی و دسترس است. همین طلاق است - و حق  
 است هر کسی را که شناخت خدای او فراضی علم و قدرت و ملک  
 و خدای او را که باقی نماید در مضیق جمل و عجز و فقر و احتیاج بلکه  
 مستغنی گردد از همه - و در همه کارها التیجا باو کند و در تنگی آینه

باو برد \* بیت \*

بند بردار اگر خواهی کشاد \* دست دل بکش اگر خواهی مراد  
 \* الحکیم \* حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل  
 و ایقان و احکام علم و عمل - و حکمت علم محکم را نیز گویند - پس  
 بمعنی حلیم باشد بزیادت ادکام - یعنی گویند حکیم مبالغه حاکم است -  
 و حکیم میگویند کسی را که عالم باشد بحتایق اشیا که نیک داند  
 و فایق اسرار را - و کبیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم  
 است - بروی لازم بود که راضی گردد بحکم او - و بداند که ویرا  
 در آن حکمت بالغه خواهد بود - اگر چه ظاهر نگردد بروی - پس اعتراض  
 نکند و سخط نگیرد بروی - و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق  
 است - یفعل ما یشاء و یحکم ما یؤید - باید که در فهم حقایق متوجه  
 بغیض اسم الحکیم باشد

\* حکایت \*

از ذوالنون مصری منقول است - شنیدم که در زمین مغرب

مردمی، معلم و حکمت میروند است - بر شش رفتیم - چهل روز  
 بر در خانه او ماندیم - میدیدم که بوقت نماز، مسجدهای آدمی -  
 و همچنین دانه و حیران باز گشتی - بمن هیچ التفات نکردی -  
 از آن بجان آدم - وقتی باد گفتیم که چهل روز است این بجا ام  
 بامس پر التفات نمیکنی - مرا پندی کن - تا یاد گیرم و علم  
 کنم - گفت: پیارا دوست مدار - و فقر را غنا شیر - و بنا را نعمت  
 دان - و منع را عطا گیر - و با غیر حق انس مگر - و صحبت مدار -  
 و خواری را عزت مدار - حیات را موت شناس - و طاعت را  
 عزت بین و توکل را معاش خود ساز \* بیت \*

از سینه منو کن تا نام و نشان غیره الا کسی که سید به از وی نشان ترا  
 \* الودود \* بضم و فتح و کسر - و همچنین و داد مگر و مودت  
 دوست داشتن - و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکیه -  
 و وی تعالی دوست میدارد مؤمنان را - و دوست میدارند ایشان  
 او را - چنانکه فرمود - یحبهم و یحبونه - یعنی رحمت میکند ایشان  
 را و جرمی خواهد ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند بایشان -  
 و ستایش میکند بر ایشان - و دوست میدارند مؤمنان او را -  
 یعنی طاعت میکنند و تعظیم میکنند او را - و بیست میدارند و ذکر  
 میکنند او را - فرمود - وهو الغفور الودود - اسم غفور را بر اسم  
 دود مقدم داشت - تا عامیان و گنہگارانی که آلوده غبار معصیت  
 اند نیز نا امید نباشند - یعنی اول غبار معصیت را بلعن و مغفرت از  
 رخسار حال عامیان می برانسانم - و پاک میگرددانم - بعد از آن



• بیت • ورد ابره محبوبان و مودودان خود می در آرم ،

از من گنه آید و من آنم • و ز تو کرم آید و تو آنی

یکی از دوستان آنحضرت را هفتاد هزار دینار از میراث پدر  
رسیده بود - ناگاه سویی مبارک آنحضرت صلعم به او پیدا شد -

آن همه مال را داد و سویی مبارک را بخرید • بیت •

جمادی چند دادم جان خریدم • محمد الله عجب ارزان خریدم

و گفته آمد که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت

است با آنحضرت صلعم - و نشان راستی محبت مصطفی صلعم

محبت اهل بیت و مستسبان اوست • بیت •

• دوستی را دوست داری دوستش را دوست دار •

• دوست را بر دیده دار و دیده را بر دوست دار •

سگی دو سه روز در پی دوستان قدم زد صورت

انسانی یافت - آدمی چون ناسید باشد

• المعجود • مبالغه ماجراست - و فی الصراح مجد بزرگی و مجید

بزرگ - و فی الفاصول - المعجود ذیل الشرف و الکرم - و طیبی

گفته - مجد سمعت کرم - و امام غزالی فرموده که مجید کسی که

شریف باشد ذات او - و جمیل باشد افعال او - و عزیز

باشد عطای او و نوال او - پس مجید جامع مبنی اسم چلبیل و

و اب دکریم باشد - و بنده باید که وظیفه حمد و شای حق بجای آورد -

و شکر نعمت و عطای او فرنگد آورد • بیت •

هرگاه لطف و بزرگیش بر • بزرگان نهاده بزرگی ز سر

• الباعث • بعث بر آنکس بیختم بیت از گورد - و بیدار کردن نایم  
 از خواب - و فرستادن کسی را برای کاری - داد تعالی بر آنکس بزمند  
 مرده است از قبور - و بیدار کننده دل‌های خافلان است از خواب  
 غفلت و غرور - و باعث رحل است بسوی خلق - و بعضی گفته‌اند  
 که بر آنکس بزمند بهمت است بر نیکی کاری - پس بده باید که از خواب  
 غفلت بیدار شود - و از فرمان رسول بیزار گردد - و از روز بعث  
 و نش بر یاد آرد - و خود را بکار آخرت مشغول دارد • بیت •  
 ز جان شو مطیع خدا و رسول • کند تا دعایت خدا هم قبول  
 • الشهید • از شهود است معنی حاضر آمدن - یا از شهادت بمعنی  
 گواهی دادن - حق سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر خفت  
 و شهادت - و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال خلق روز قیامت -  
 و تواند که مراد شهادت بردهد انبیت خود باشد چنانکه فرموده است  
 شهد الله انه لا اله الا هو - یا شهادت است بر اخذ میثاق از پیغمبران  
 بایمان و نصرت دادن مر رسول را که بیاید بعد از ایشان و مصدق  
 آنچه بایشان است چنانچه قول وی تعالی - و اذا اخذ الله میثاق  
 النبیین الایه - و ال است بران - و بعضی گفته‌اند که شاید بمعنی مبین  
 نیز آمده دومی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الیام احکام  
 دین اسلام را - و شریک بمعنی مشهود نیز گفته‌اند که انبیاء و اولیا  
 و طاهرا و ملائکه گواهی میدهند بر وجه انبیت ذات و کمال صفات وی اگر چه  
 باد را کس کند ذات و صفات عاجز و قاصر اند • بیت •  
 خطیب بر نام تو خوانده این همه • از تو جز نامی ندانند این همه

گرچه توحید توحی خوانیم ما • هم تو میدانی که نادانیم ما  
 دیندار باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر  
 اعمال غافل نباشد و بشهادت وی جمیع رسول و صدق وی  
 مصدق بود - و احکام دین اسلام را مستیع در کمال ذات و صفات  
 وی مترتب باشد ،

• الحق • یعنی ثابت و هست - و در مقابل اوست باطل یعنی  
 نیست و نایز و معدوم - و ثابت و هست مطابق الله تعالی است  
 و سایر موجودات به حیثیت امرکان معدوم و نایز چنانچه گفته است الا کل  
 شیء ما خلا الله باطل - و تفصیلاً کلام آنست که اینها سه چیز است  
 حق مطلق - و باطل مطلق - و حق بوجهی - و باطل بوجهی پس که تنوع بالذات  
 باطل مطلق است و ممکن لذات حق است بوجهی و باطل است بوجهی - و اد  
 را از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلاً پس باطل است  
 بذات و مستفید است وجود را از غیر خود - و از وجهیکه بجانب مقید  
 وجود دارد موجود است پس وی باین وجه حق است و این است  
 معنی قول وی سبحانه کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد  
 که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود موجود است -  
 و هر چیز وجود از وی میگردد و ان خدا است عزوجل و تقدس -  
 و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقاد است  
 و مذاهب را بدان وصف میکنند نیز نسبتی بوجود حق دارد باعتبار  
 ثبوت ازین جهت او را حق می گویند - و حق بمعنی سزاوار نیز  
 می آید و اوست الیمالی سزاوار الوهیت - و اقوال و افعال وی

از شایسته بطمان و کذب منزله و مبر است - حق بندگان آنست  
 که علی و جبرائیل خود را انا عبد الحق و بحق از کذب و باطل بسوی حق  
 گراید - و در تفسیر انا الحق نزدیک علماء دین و اساطین شرع متین را نهایی  
 نیست - بالجماعه حق آنست که مولوی گفته ،

• بیت •

- این انایه وقت گفتن لعنت است •
- این انادر وقت گفتن رحمت است •
- این انارا لعنت الله شد لقب •
- و ان انار رحمة الله در عقب •

مولوی احمد جیون قدس سره در تفسیر خویش تصریح آن  
 در نشان رکن الدین علامه اوله تفصیلاً بیان فرموده - فلینظر فیه ،  
 • الوکیل • و کیل آنکه کار را با وی گذارند و زمام تصرف  
 در دست وی دهند و وی تعالی خود بخود کارهای بندگان را بر خود  
 گرفته قائم شده با سوره جهاد در مبدأ و معاد تحصیل هر چه بدان محتاج  
 اند - و کفایت می کند بعنایت و کرم خود مهمات همه را بی آنکه کسی  
 توکیل و تفویض کند و وکیل گاه و فانی کند قدرت وی باری  
 که وکیل است در آن و وکیل مطلق آنست که امور موکول باشد  
 بوی و وی کافی باشد بقیام آن و واقعی بود بانجام آن و آن کرم  
 و عنایت باری تعالی است پس نه که همه کارهای خود را  
 محضرت وی سپارد و بند پیروی باز گذارد و تکلیت خود متوکل گردد  
 بروی . پسندگی کند باستعانت و استمداد وی از خودی • بیت •  
 کار خود را بخدا باز گذار • کت نمی بینم ازین بهتر به کار

و حقیقت توکل ثقت است بصفات حق و اکثر استعماں توکل در امور از حق است و مفهوم او عام است

• القوی المئین • قوی توانا - متین استوار - امام غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامه کامله بالغه - و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و ائمه تعالی ازین جهت که قدرت بالغه و کامله دارد قویست و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را به ذوالقوة المتین و مرجع این معنی قدرت است - و ذکر آن بیاید - و وی تعالی از عجز و ماندگی و ضعف و فروماندگی منزّه و سببر است و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است - فعیل بمعنی مفعول کس در همه کار قوت و نصرت از خود خواهد و خود را و همه کس را و همه چیز را سخر و سقاده داد - و در وقت برات ولی ادبی از قوت و قدرت او بر اسان باشد

- بیت •
- نفس کافر کیس را بر خویش من سلطان مکن •
- دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن مکن •

• الولی • محب و ناصر - و حق سبحانه محب مؤمنان و متقیان است - و نصرت میدهد ایشانرا - و وی تعالی دوست میدارد مؤمنان را الله ولی الذین امنوا - و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده - و وی حق سبحانه متولی امور هالکان است باطن و اصلاح که توکل کرده اند بر وی و تنویر نفس کرده اند امور خود را بوی - و متولی امور نامه خلائق است از آنچه محتاج اند ایشان بآن از امور معاش و معاد - و بمعنی قریب نیز

آمده و رحمت وی تعالی قریب است. محسنان و اذاما لک عبادی  
 هنی فانی قریب - پس بنده باید که به تکمیل شعب ایمان خود  
 را شایسته مزید دوستی حق سبحانه گرداند و در هر کار نهد و نصرت  
 از وی جوید و بر توییت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی  
 آگاه بود و التماس بنماید تا بزرده اذ احب الله عبدا لم یضوه  
 ذنب فیض یاب شدن تواند \*

\* دل بدست آر گردلی داری \* در راه فقر حاصلی داری \*  
 \* الحمید \* حم و محبت ستودن و ستود شدن - و ادست ستایند \*  
 ذات خود و ستایش کننده منفات خود بکلام خود در ازل و بهشت  
 آیات بینات و ر لایزال لا احصی ثناء صلیک کما انت هیبت  
 صلی نفسک دلیل آنست و ستایند انبیا و اولیاء مقربان است  
 بفقیات ایمان و احسان و عرفان و ستوده شده است ستایش  
 جمیع آفرینش خود و آن من شی لا یسبح بحمده - یا حمید بمعنی  
 مستحق جمیع محامد است - که موصوف بکل کمال و عطاکننده هر نوال  
 است و هر حمد و ثنا راجع بذات اقدس است \* بیت \*

\* حمدی که نه ملک به کند آن نه انس و جان \*

\* بل خود بذات خود متصد می آن بود \*

\* المحصی \* احصا شمردن و دانستن بر سهیل استقصا  
 و احاطه - و امام غزالی محصی را ابعالم بنفسیر کرده و گفته ظلم را چون  
 اضافت کند بمعلومات از حیثیت هر دو احاطت بدان احصا گویند  
 و محصی مطلق کسی است که بنگشتمت گردد در علم وی هر معلوم

و در وی و مبالغ وی - و بنده اگر چه مسکن است که احصا کند بعلم خود  
 بعضی معلومات را ولیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات  
 و ما اوتیقن من العلم الا قليلا پس محصی مطلق نیست مگر خدا  
 عز شانه - و اوست که داناست به قایق اشیا و محیط است ظلم او  
 بذرات کاینات و اعداد آن - و صفت کمال او این است احاط  
 بکل شی علم او احصی کل شی حددا - و بنده باید که علم الهی را  
 بحزینت اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز قیامت  
 غافل نباشد و در معاش حساب معاد برگیرد و بداند که همچنانکه  
 بر ترک نیکی تاسفت خواهد بود بر ترک نیکی ترین نیز نحمدر خواهد بود

• بیت •

خافل مشو که عمری زین نازه تر نیابی • دادش بده که چون شد عمری دگر نیابی  
 • العبدی المعید • ابداء ابتدا کردن و نو آفریدن - و احادیث باز  
 گردانیدن و بعد از هم ایجاد کردن نو - و پیردن آرنده منابع و بدایع  
 بقیض و باز گرداننده اعیان بعد العدم است تعالی شانه و قدرت او همه  
 را شامل است و خود هر که از هم چیزی را بود آورد بعد از امانت  
 اعیان نیز تواند کرد - و گاهی معید را بر احادیث پرودگار تعالی عواید و فواید  
 و الطاف و افضال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی  
 اعدا و تقصیرات وی بعدم و انحطاط می نهد و بغض و کرم و احسان  
 خود باز احاده می فرماید نیز حمل می کند - اینچنین جاری شده است  
 عنایت الهی تعالی که میدهد می ستاند و باز میدهد تا قدر نعمت بشناسد و  
 شکر میکند و برین معنی مهدی یعنی منشی انعامات بود از وجود

لوازم و هوامی النعم قبل استحقاقها و بر هر نقده بر بنده را باید که  
شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضایی او را جوید و شکر نعمت  
معاشش که حیات این جهان نیست و حازگاری معاد که حیات آن  
جهان نیست بکند .

• بیت •  
آنکه ما را اول از خاک آفرید • این چنین شایسته و پاک آفرید  
گر کند ما را پس از مردن درست \* کی بود مشکات از کار نخست  
• المعنی العمیت • پیدا گرداننده حیات در جسم و دور  
گرداننده آن از وی که اجیاء امانت صوری و جسمانی است و زنده  
گرداننده دلها با بیان و معرفت و میراننده آنها بکفر و غفلت که اجیاء  
و امانت معنوی و روحانی است اوست تعالی شانه و اعظم بوهانه  
بنده باید که بشکرانه نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی فانی  
را در تحمیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و  
موت موثر حقیقی نداند .

• بیت •  
حیات القلب علم فاغتنده • و موت القلب جهل فاجتنبه  
• الحسی • زنده ازلی و ابدی اوست تعالی شانه که هرگز  
نمیرد و زوال و هلاکت نپذیرد - و حیات صفتی است که موجب ظم  
و فعل ارادیت و هر کرا ادراک و فعل ارادی نبود میت است  
و ضی کامل مطلق آنکس است که مندرج است جمیع مدركات تحت  
اداک وی و جمیع موجودات تحت فعل وی تا بیرون نبود هیچ مدركی  
از مدركات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی - و آن خواست - پس  
اوست می مطلق و هر صی که سوای اوست حیات بقدر ادراک



و فنا دوست و سبک شناخت که وی تعالیٰ می است که هرگز  
 نمیرد توکل کند بر وی و توکل علیٰ الٰهی الذی لا یموت اولی  
 باشد - و هر که اعتماد بخلاق قبی کند احتمال است که وقت حاجت بمیرد  
 و ضایع گردد امید وی ،

• بیت •

• هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بدشقی •

• ثابت است بر جریده عالم دوام ما •

• و قدمات قوم و هم فی الناس احياء •

• القیوم • قائم بذات خود و قائم دارنده و زنده کننده ، مرغب  
 خود را که ممکن و متصور نیست اشیا را وجود و بقا بر بوی - و وجود  
 و بنامی جهاد موجودات بقیومیت دوست - و گفته اند که قیوم بهالغ  
 قیم است و مصلح امور را گویند و بمصالح آرنده و مدبر امور عباد  
 و باز نمایند طریق صلاح و سداد معاش و معاد است - و هر که  
 دانست که قائم باشد یا مصلح امور اوست فارغ گردد از تعب  
 تدبیر و کد است تعالیٰ و زندگی بر احوال کند در سایه توکل و تنویض -  
 و نصیب بنده ازین صفت بقدر استغنائی دوست از ماسوی  
 الله و انداد مردم و اصلاح او امور عباد الله را - و گفته اند که **الٰهی**  
**القیوم اسم اعظم است - هر که در سجده بگوید یا حی یا قیوم**  
**برحمتک استغیث حاجت او بر آید ،**

• بیت •

تعالیٰ الله زهی قیوم و دانایا • توانائی ده هر نا توانا

• الواجد • وجود هستی و یافتن مطلوب و وجه و جهت توانگر

شدن - و وی سبحانه واجب الوجود است که هیچ کمال و مراد

و مقصود از وی مفقود نیست و آنچه چیز بوجود داد موجودند و غنی است  
 علی الاطلاق که به هیچ چیز و هیچیکس محتاج و نیازمند نیست و هر که  
 غیر اوست بوجهی واجب است و بوجهی دیگر فاقد و از بعضی چیزها  
 بی نیاز است و بعضیهای دیگر نیازمند - و بعضی گفته اند وجه  
 بمعنی علم نیز آمده و همه اشیا به معرفت که هست در علم او ثابت  
 و موجود است و فرق میان واجب و غنی و علیم بآن تواند بود که  
 در غنی دو چیز است و جهان آنچه می خواهد و عدم احتیاج بغير - باعتبار  
 اول واجب و باعتبار ثانی غنی - و هم چنین در علیم انکشاف است  
 و حصول - از حیثیت اول علیم است و از حیثیت ثانی واجب  
 و الله اعلم - و بند را باید که بر ادق باشد و احتیاج بوی دارد  
 و از علم وی آگاه باشد

• بیت •  
 توئی آنکه با من منم با منی • ازین در مبادم نمی دانسی  
 • الماجد • بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم ولیکن  
 در صیغه مجید مبالغه و تاکید است و همه صفات الهی تعالی بالغ  
 و کامل است - لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی  
 باثبات اصل معنی اکتفا می نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج  
 به لالت لفظ ندارد

• بیت •  
 توئی برترین دانش آموز ناک • ز دانش قلم رانده بر لوح خاک  
 • الواحد • یکی است و الوحدة یگانه شدن - دوی سبانه  
 یکی است بذات خود و یگانه بکمال صفات خود - و این نه آن احد است که  
 مبداء احد است که محدود و مستهی است - آنحضرت سبانه راه

و نهایت نیست و جامع اخذ اداوست - و واه در حرف بد و معنی  
 است یکی آنکه متجزی متبعض نباشد مانند جوهر فرد - دیگر آنکه  
 پیشش و مانند بود چنانکه آفتاب که نظیر ندارد ولیکن ممکن است  
 که او را نظیر پیدا شود - و موجودیکه متفرد است مخصوص وجود خود  
 و قابل انقسام نیست و وجود نظیر وی ممکن نیست - گاهی میگویند  
 واه بمعنی همیم التجزی که اجزا ندارد - واه بمعنی مدیم الشی که نظیر  
 ندارد - و واه مطابق اوست از لا و اید آ - و بنده گاهی واه میشود وقتی که پیدا  
 نشود مراد را در انبای جنس وی نظیری در خصاتی از خصال در وقتی از  
 اوقات با وجود آنکه در خصالت دیگر در وقت دیگر موجود است پس  
 واه علی الاطلاق نباشد - و کنیکه شناخت که خدای تعالی واه  
 است در صفات کمال که شریک ندارد - باید که متوجه نگردد و گوی  
 و شریک نگرداند یغرا و را با او - شباهی قدس سره العزیز  
 بدو کان فتعاعی گذشت فرماد میگرد که یکی پیشش نماید در قص آمد  
 فریاد کرد که کنی بود جز یکی

• بیت •

• از بهر آن یکی دو جهان داده ام بناد •

• عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است •

• الصمد • سیدی است که قصد کرده میشود بدرگاه او در

جمیع مطالب در غایت آرزو - از صبر بمعنی قصد - و نزهت است از جمیع

ننایس و آفات و جامع تمام کمالات از صبر بمعنی صبر که میان نمی

نباشد و نعت است در مصرت - پس بنده باید که همیشه بنصده درگاه

وی تعالی بپاید و جمیع مقاصد و مآرب از وی جوید و او را از جمیع ننایس

و آفات منزله داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از

و می بجانب دیگر نگراند • بیت •

هزیمی که از در گهش سر بتافت • به در که شد هیچ عزت نیافت

• القادر المقتدر • قدر و قدرت و اقتدار و مقدرت توانستن

و توانایی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در مقتدر میباشد است

و قادر آنکسی است که اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و قدرت عبارت

است از این معنی که موجود میشود بوسی ممکن بر وفق ارادت - و

قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه

باشد بوی و مستعنی باشد در آن از مساوت غیر - و آن خدا

است جل جلاله و اما عبد را قدرتی هست بقادر گردانیدن حق

بر او را فی الجمله بر بعضی اشیا در بعضی احوال قدرتی ناقص -

و مختصرات بنده تابع است بقدرت خدا - پس سزاوار

است که گفته شود او را قادر مکر بصورت مجاز مقید پس

نست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسبکه شناخت که است

علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد اگر خواهد نیست راهبخت

گرداند و اگر خواهد نیست را نیست گرانده همیشه خایف باشد از

فهر وی و اسید و ار بود بظف و می و نسیم بود بحکم و ارادت دی و

نیز چون دانست که سوا حق قادر است بر انتقام ترک کند انتقام

کشیدن از هر که ظلم کرد یا رنجاند او را با اعتقاد آنکه قدرت حق و

انتقام دی شد و اتم است از انتقام کشیدن وی برای نفس •

• قادر قدرت تو داری هر چه خواهی آن کنی •

• مرده را بجانی تو بخششی زنده را بی جان کنی •

• المقدم الموحوه بکسر وال و کسر فا - تقدیم در پیش کردن  
و تاخیر از پس افگندن - اوست هزوه علا که پیش کرده درستان  
خود را به نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود در راه نمودن بجناب  
قرب خویش و پس افگندن دشمنان دین را بدور افگندن  
از لطف خود و بهره افگندن میان ایشان و میان شناخت  
خود - و کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسی را که دور  
گردانید پس افگند از شرف در تیره - و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان  
می باشد و گاهی در زمان - و گاهی شرف و ریز می باشد - و نیز همه از خدا  
است - آدم عم را در بین جهان تقدیم کرد و محمد را صلوات تاخیر - و در آن  
جهان بر عکس - و هم چنین حال امم سابقه نسبت باست محمد به صلوات  
چنانکه فرمود نحن الاخرون السابقون و در قرآن مجید فرمود  
و السابقون السابقون اولئک المقربون - و چون بنده دانست  
که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود متبصری گردد و نظر  
بر فضل و کرم حق مقتصر گرداند •

• بیت •

مقدم ترا از هر دو عالم خداست • مؤخریم از هر مقدم خداست  
• الاول الاخر • اولیست ازلی که وجود او را اندانی  
و هستی او را افتاحی نیست و آخریست دایمی ابدی که بقای او را  
نهایتی نمی دوام او را انتضای نی - یا سابق است بر اشیا بوجود  
سكان الله ولم یکن معه شیء و آخریست باقی بعد فنا می خالق کل من

علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الا کرام یا اول است  
 بوجود و آخر است بسوگ و از وسعت مبداء اول و نسوی اوست  
 مرجع آخر - یا اول است با کمال و آخر است بظفران - یا اول است  
 که هدایت و احسان عارفان را به یگانگی خود شتاب شناسا گردانید  
 و آخر است که با کمال لطیف و استنان کار ایشان تمام ساخت پس  
 اولیست باهدامی عرف و آخر است با کمال لطیف پس کسیکه  
 هدایت کرد در ابتدا اوست که کفایت میکند در انتباء \* بیت \*  
 او بفضلی و کمال راه نهای \* اول و آخر است در همه کار  
 • الظاهر الباطن • ظاهریست که بیدامت وجود و استی او  
 بر آیات باهره در ارض و سما - و باطنی است که محتجب است کند  
 ذات مقدس او بحجاب جمال و کبریا - یا ظاهر است به نعمت  
 و باطن است بر حمت - ظاهر است بقدرت و باطن است از قدرت -  
 ظاهر است بر بصایر - باطن است از ابصار - ظاهر است بنی اقرباب - باطن  
 است بنی حجاب - چه خفای او از جهت شرف ظهور است و ظهور  
 او سبب بطون اود نور او بحجاب نور اوست فسبحان من خفی  
 بشدة ظهوره و احتجب نوره بنوره پس اوست ظاهری که نیست  
 ظاهر تر از وی و باطنی است که نیست باطن تر از وی - حظ بنده از بین  
 اسما آنست که اهتمام کند بشان خود و فکر کند در اول خود و تدبیر  
 کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهره باطن خود را - و هر وقت عالم و فانی  
 آنرا بداند دل بران نه نهند و بنظر بر از است با شناخت مانع  
 بی برد و در کار دین سابق و اول باشد در کار دنیا پسین و آخر

بود و با احکام شریعت ظاهر بود و با امر از حقیقت باطن - و ظاهر با خالق  
 و باطن با خدا - چنانکه گفته اند الصوفی کاین و باین است \* بیت \*

\* هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن \*

\* بغیر از هو و یا من هو دیگر چیزی نمیدانم \*

• الولی • ولایت با کسر تصرف کردن و دست یافتن  
 و ولایت با الفتح باری کردن و شناختن راهن - و سیبویه گفته که  
 ولایت بفتح مصدر است و بکسر اسم - و والی کسی است که متولی  
 شود امور را و مالک بود جمیع را و ولایت مشعر است به پیر  
 و قدرت و فعل تا این معنی جمع نشوند اسم والی اطلاق نکنند و والی  
 امور علی الاطلاق نیست مگر الله سبحانه که منفرد است به پیر آن اولی  
 و منفذ احکام است در آن ثانیاً و قائم است بومی باد است و ایضا  
 ثالثاً و بعد که اطاعت امر و فرمان پیر امری بار بتمامی لازم داند و  
 مملکت وجود خود را بحسن ته پیر و توفیق احکام شریعت مضبوط دارد  
 و از غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الهی و حکم  
 وی والی مملکت وجود شود و قائم در آن باشد \* بیت \*

\* کسی بود آسان که فکر خویشش سازم سخن \*

\* کار ساز ما باشد گرفته فضا او شخت \*

\* ز سخن از دست شیاطین بهر ما شکست \*

\* گرفته لطفت او سازد کار و بار ما درست \*

\* المتعالی • بانه قدر بر جمیع دلات و والی - و از سایر نقابا

و آفات مرتفع و عالی - و متعالی ابغ از اعلی است \* بیت \*

او برتر از دو عالم و عالم فدای او • ندبیر کانیات هر بر رضای او  
 • البر • بکسر با نیکوئی کردن و بفتح با نیکوئی کننده - بحقیقت نیکوئی  
 کننده و احسان نماید او دست چل جلاله و هم نواله - و بیج نیکوئی  
 و احسان نیست مگر آنکه او دست سبحانه متولی آن و تنهیاں بر خدا  
 و احسان وی بر خلق از حد حصر و بیان بیرون است و ان تعدوا نعمة  
 الله لا تحصوها - و بنده باید که شکر نعمت و مهربانی خدا بجا آورد -  
 و بخایق خدا نیکوئی و احسان نماید خصوصاً بپدر و پدر و اقارب و همسایگان  
 و سایر اهل حق و مستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز  
 آورد و آنکه شخصی حضرت شوث النقلین شیم محیی الدین  
 عبد القادر جیلانی قدس سره مالی آورد از غیر مال زکوة و گفت  
 مستحق از ناماستحق نمیدانم و تمیز میان اینها نمی توانم کرد بهر که  
 فرمائی بدهم فرسود بد و مستحق را دغیر مستحق را نماید بد خدا می تعالی  
 تر اینرا آنچه مستحق آنی و مستحق آن را • بیت •  
 فراموشت نکرد این در انحال • که بودی نطفه مذموم و مدیوش  
 تو می برداری ای مانا چسز هست • که خواهد کردنت ایزد فراموش  
 • التواب • توبه بارگشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است -  
 چون نسبت به بنده کند رجوع از معصیت مراد دارند - و اگر به پروردگار  
 نسبت کند رجوع برحمت و توفیق اراده نماید - و وی تعالی نیز بیدار  
 می کند اسباب توبه را و توفیق میدهد به بند در ابان و بیدار میگردد اند  
 از خواب غفلت با تخییفات و تحذیرات و تنبیهاات برو خاست  
 عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده توبه و مذمت در رجوع میکند



دی سبحانه بندگان و کرامت - پس بحقیقت توبه حق سابق است  
 بر توبه بنده چنانکه فرمودیم قاب علیهم لیثوبوا \* ع \*

\* توبه کنیم و بشکنیم توبه داده که نشکنیم •  
 و بنده باید که دایم در امید زنده و در نومیدی بر بنده - و از جناب حق توبه  
 طلب دارد و از گناهای پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد  
 و در توبه تأخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند  
 \* حکایت \*

عیسی بن عیسی وزیر باکو که سواران میراند خلق را چنانکه  
 عادت است می پرسیدند این کیست - زالی برهنگذری نشسته  
 بود گفت چند گزیده این کیست این بنده است که از چشم عنایت  
 حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی شنید و بمنزل  
 خود بازگشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد  
 و بیکه مبارک مجاور گشت - بیان توبه حق و خلق تفضیلا در بیان  
 توبه بیشترین مرقوم شد • بیت •

• تویی ستار عیب ما تویی غفار جرم ما •

• تویی تواب و فضال دتویی بیشک رحیم ما •

• المنتقم • انتقام بعبوبت پاداشش کردن - و یکی از صفات  
 حق سبحانه انتقام است، ان الله عزیز ذو انتقام - و این بعد از  
 انذار و امهال اشد و افراط است از معاجلات و مسارعت -  
 و دی سبحانه انتقام بریکشد و عقوبت میکند کافران را و سرودان را  
 بسبب کفر و گردن کشی - و حامیان و قاصمان را اگر خواهد عقوبت

کند و اگر خواهد بر بخشید - پس بنده را باید که از انتقام حق بر حذر

باشد و از معاصی بجنبد و منگاشی • بیت •

• شوند بر تو حیوان همجو روز معاومت •

• که با که بافته عشق در شب در همجو •

• العفو • محو کننده سپیات و در گذرند از معاصی قریب بمعنی

غفور است و لیکن ابلغ است از آن زیرا که غفران مبتنی بر معنی

ستر و کتمان است پس غفار بمعنی پوشنده گناهان - و عفو مشعر

بمحو و اعدام است - و بنده هر چند گناهکار بود بعفو پروردگار امیدوار

بود - پس دست در برهیشانی هیچ مجرم نباید نهاد و شاید که

مولی کریم بر بخشید با قاست هر شرع و حکم دین • رباعی •

رد کن بد را چه دانی در ازل • نام او در نامه نیکان بود

در رود هر جامی نیکان این گمان • هر تو در روز جزا تاوان بود

• الرؤف • رافت شدت رحمت و غلبه آن - و بعضی گفته

رافت احسانیت که مبدأ آن شفقت محسن است و رحمت

انسانیت که مبدأ آن حاجت کسی است که احسان کرده بومی -

و دمی تعالی مهربان است بر بنده گان بار سال رسال و بیان

شریعت که موجب حفظ ایشان است از اسباب عقوبت

عقبی - و عصمت از ذلت ابلغ است از غفران عصمت پس رافت

عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی • بیت •

خداوند و بخشنده و دستگیر • کریم خطا بخش و پوزش پذیر

• مالک الملک • نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت

وی با یجاد و احرام داینها و افنا • مصرع • مالک الملک لا شریک له •  
 • ذوالجلا و الاکرام • آنکه هر جلال و هر کمال ثابت است مر او را  
 و هر کرامت و هر کمیت مباد است از وی جل جلاله و هم فواله  
 پس جلال مغت ذات اوست و کرامت فعل اوست که  
 فایض است از وی بر بندگان او - و انواع اکرام او بندگان را خارج از  
 دایره حصر و شناسست - و بمن آن در ضمن قول وی و لقد کرمتنا  
 بنی آدم • و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است  
 و هر که جلال خدا را شناخت تذلل نماید بدرگاه وی و هر که اکرام او را  
 دید شکر گوید مر او را - پس خدمت نکند مر غیر او را و سوال نکند از  
 غیر وی •

نداریم غیر از تو فریاد رس • تویی غامبان را خطا بخش و بس  
 • المنسط • قبط جور و بیدادی - افساط عدل و دادگتردن  
 و منسط عادل که انصاف میگیرد مظلوم را از ظالم - و کمال این معنی  
 آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشود گرداند  
 چنانکه در حدیث آمده است و شرح آن در اسم العدل گذشت •  
 • بیت •

یا اذ بنفصل کارکن امی منفصل کریم • که عدل تو بنفصل تومی آورده بنا  
 • الجامع • جمع کرد آوردن و گرد آرنده خلق - متماثلات چنانچه  
 آدمیان بر روی زمین و بر آنگیزنده ایشان در محشر - و متبانیات  
 همچو جمع میان آسمانها و کوهها و هوا و زمین و دریا و حیوانات  
 و نباتات و جهاد معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکالی و الوان

و طعوم و اوصاف آند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده - و همچنین جمع کرده در حیوانات میان استخوان و پنی و ریه و مغز و سایر اجزای حیوان - و جمع کرده میان منصادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج - و این ابلغ و جوه جمع است - و جمع کرده دلهای عارفان را بشهود تقهیر تا خلاص شده آند از اسباب تنفر و رویت و سایط و حادثات - و جمع کرده هموم ایشان را در طلب خود و دلهای ایشان را بگذر خود الا بذكر الله قطمئن القلوب - و جمع کرده فضایل و کمالات در انبیاء و اولیاء و صلوات - و جمع کرده در بعضی از کتب اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت - و جمع کرد فضل اولین و آخرین در رسیده البرساین صلی الله علیه و سلم و اصحابه و اتباعه اجمعین - بنده باید که تامل و تفکر کند در اجتماع صنایع و به اربع الاهی و افعال غیر منتهای

• بیت •  
 در جمعیت کوش همه ذات شوی • ترسم که پرانگند شوی مات شوی  
 • الغنی المغنی • غنایی نیاز شدن اغنایی نیاز گردانیدن - و وی  
 تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است  
 و با وجود آن بی نیاز گردانیده است دیگران را از بندگان خود ولیکن  
 آنکه غنی گردد با غنای غیر غنی مطلق نخواهد بود - فرضاً اگر از امثال  
 خود غنی گردد یعنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی  
 و تقدس - یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله والله هو الغنی الحمید  
 و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است نیاز محضت او برد  
 و چون دانست که بی نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال

نمکند مگر از وی و روی نیاز دگر بومی و از خلق بی نیاز گردد • بیت •  
 بدرگاه تور و سیاه آدم • ز کردار خود عذر خواه آدم  
 المعطی المانع • هر که اهر چه خواهد بدد و هر که خواهد بدد لا مانع لما  
 اعطی و لا معطى لمانع - و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع  
 است به عطای او امیدوار بود و از منع وی خایف • بیت •  
 کریم به بخششای بر حال ما • که هستیم اسیر کند هوا  
 • الضار النافع • خالق خیر و شر و نفع و ضرر اوست تعالی  
 و آفریننده درد و دوا و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری  
 اوست تعالی - گمان نه برید که دو انافع بذات خود است و زهر مهلک  
 بنفوس خود - و طعام بنفوس خود سیر میگرداند و آب بذات خود  
 سیراب میسازد - اینها همه اسباب هادی اند یعنی آنکه عادت  
 بر آن جاری شده که درمی سجانه اینها را اسباب شاخه بواسطه  
 اینها خالق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود  
 اینها نمکند - و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات  
 و وسایط و اسباب مستخر قدرت کامله نامد باری تعالی اند  
 و همه اینها نسبت بقدرت ازلیه مانند قلم و دست کاتب اند  
 بی توقف - و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات  
 فعلیه - و فرق بعموم و خصوص وجهات و جویبیت است - و بنده باید که ضرر  
 و نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را منسوب قدرت  
 او شناسد و حکم قضای الهی را مستسلم گردد و تقوی نفس امور  
 بوی کند و زندگانی کند وی از خلق در راحت و خلق از وی در راحت

## • دکایت •

آوردند که موسی علیه السلام از درد دندان بحضرت حق بنا لید  
 حکم شد که فلان گیاه را بردندان نه تا آرام گیرد - گیاه بردندان مبارک  
 نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز درد دندان کرد - هم از آن گیاه  
 بردندان نهاد و درد زیاد گشت گفت الهی این همان گیاه است  
 که تو تعلیم فرمودی خطاب با عتاب در رسید که آن کث روی  
 بجناب ما کردی شفا دادیم و این کث توجه بگیاه کردی درد را  
 زیاد گردانیدیم تا بدانی که شفا دهند ما یم نه گیاه • بیت •  
 شفا بخشند هر درد ترا دست • چه نسبت باشغائی از گیاهی  
 • النور • نور در عرف عام بمعنی روشنی است - امام زاهد رح  
 فرموده که خدای را نور توان گفت ولی پارسسی روشن نشاید  
 گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای آفریدگار این هر دو را  
 خداست و نور متعارف کیفیتی است که با صرا اولاد را در باید  
 و بواسطه او ثابا مبصرات را در اک کند - صاحب تفسیر بیضادی  
 گفته النور فی الاصل کیفیت تدرکها الباصرة اولاد بواسطتها سایر  
 المبصرات کالکبفیه الفایضة من النورین علی اجرام الکبفیه  
 المحاذیه لها - صاحب کثات گفته ذوالنور السموات والارض -  
 امام یعقوب بحرخی در شرح اسماء الله تعالی معنی نور برین وجه  
 آورده که اوست تعالی شانه جهان آرای دیکشای • بیت •  
 در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر • نور وجود سرشهود از تو یافتیم  
 همه عالم نور اوست • بیدا • کجا ادگرود از عالم هویدا

زهی نادان که او خورشید تابان • نور شمع جوید و زیبا بان  
 نور در اسم الهی تعالی یعنی منور - و می تعالی روشن  
 گرداننده است سنوات است با کب و سیارات و روشن گرداننده  
 زمین با نیا و اولیا و علما و مومنین و مومنان و ساطین و رباعین  
 و روشن گرداننده دل‌های مومنان و عارفان است نور ایمان و طاعات  
 و اخلاق و معارف و مقامین نور علی نور بهدی الله لتنزه من یشاء -  
 و نزد خواص نور عبارت است از چیزی که ظاهر تر بود بر خود و ظاهر کننده  
 غیر خود را - و چون مقابله کرده شود و وجود را بعد م ظهور و وجود را  
 باشد و خفا م عدم را - و هیچ چیز تاریکتر از عدم نیست پس کسیکه برمی  
 باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرنده باشد ماهیات را  
 از ظلمت عدم سردار تر است از غیر خود که نامیده شود او را نور -  
 و وجود نور نیست که فایض است بر جمله اشیا و وجود همه از نور ذات اوست  
 الله نور السموات و الارض - و بنده باید که از ظلمات طیب و کدورات  
 نفس بر آمده و اقتباس انوار از مشکات هدایات و مصباح  
 شریعت نموده نور علم و عمل نیگ از بد تمیز نماید و خواطر شیطانی  
 و نفسانی را از ماکانی و رحمانی جدا کند - بزرگان گفته اند که هر حالیکه نتیجه  
 علم نباشد اگر چند آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و  
 هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت قزو گذاشت کند حقیقت نور  
 بدل او فرو نیاید •

• بیت •

ای ذات تو از صفات ما پاک • که تو برون ز حد ادراک  
 هم از تو منیر چشم انجم • هم از تو باند قصر افلاک

• الهادی به هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نهای  
 آمدن و در آن اوست هر که راه دنیا میبرد رهینا اوست و آنکه  
 راه عقبی میبرد رهبر اوست و آنکه راه وصول بجناب قرب وی  
 میبرد اوست بذبات عنایت اوست • بیت •

• گزیده چراغ لطفت تو راه نماید از کرم •

• قافله های شب روان بینی نبرد بمنزلی •

و انواع هدایت پروردگار تعالی را حصر نیست الذي اعطی  
 کل شیء خلقه ثم هدی چنانکه طفل را ببحر در آمدن از شکم  
 بسکین پستان هدایت کرد - جوجه را ببحر در آمدن از بیضه بسکین دانه  
 راه نمود - و گیسو شهید را به بنا نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق  
 ترین اشکال است بومی هدایت فرمود و شرح این مورد را از  
 است - و افضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریقیکه موصل  
 بجنات نعیم و رویت و به کرم اوست و ابداع کردن در باطن خواص  
 عباد از انوار توفیق و ابرار تحقیق که سبب هدایت است بطاعت  
 و معرفت • بیت •

یار بمددی کن ز خودی خود برهیم • وز بیدر آیم و از بدی خود برهیم

در هستی خود مرز خود میخورد کن • تا از خودی و میخوردی خود برهیم

• البدیع • همیشه ماند و هر که در ذات و صفات و افعال

همیشه ماند است آن بدیع مطلق است - و آن جز باری تعالی کسی

نیست - بدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آورنده نیز دارند و هر دو

تفسیر کرده شده است - قول وی سبحانه تعالی - بدیع السموات



والارض - و بنده را باید که در هر چه از بدایع و صنایع نظر کند دل  
 بخدای بی مثل و مانند که مبدع اوست برد - و از حدوث حوادث بر وجود  
 قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت  
 دیدن نوباوه 'هذا قریب العهد من ربی' - اثر آن معرفت است و هر بنده  
 که مخصوص است بخامیبتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجه  
 بی مثل و بی نظیری - یا نو پدید آرنده است چیز را از امور رابع  
 بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدین گویند و ابداع  
 مخلوقات محمد رسول الله است - صلی الله علیه و سلم - و اوست فرد  
 کامل و احد در اتماف بصفات حق ، \* شعر \*

منزه عن شریک فی صحابته \* فجوهر الحسن فیه غیره منقسم  
 • الباقی • دایم الوجود که هرگز فنا نه پذیرد - و بنده باید که در پرتو  
 بقای حق از خود فانی شود و دل از تعلیق با سوامی او نگاهدارد ،  
 • بیست •

خداوند باقی و فانی همه • جز او الفی هست جانی همه  
 • الوارث • مراد بوارث باقی بعد فنا می موجودات که تمامه املاک  
 فانی ملک بعد فنا می ملک راجع بوی گردد و بوی رسد و این  
 نظیر بظواهر است و الا اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد  
 بی تبدل ملک و ملکوت و تمامه ملک ملکوت مراد راست  
 بی شریک و همتا و همه ارباب بصایر همیشه ندای لمن الملك  
 الیوم لله الواحد القهار - بگوشش هوشش میشوند جل جلاله و اعظم  
 شانه - پس بنده را باید که در بند مال و میراث نباشد و داند که همه

گذاشتی است و از وی باز داشتی است موتوا قبل ان تموتوا

از اشعار عارفان است \* بیت \*

دل برین منزل قانی چه نهی \* رخت بر بند که اذالده

\* الرشید \* رشده در لغت بسامان و بره شدن بر خلاف

غی - و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال او بر سنن صواب

بود و احکام او بر طرز انان و احکام - و خلل و زلل بهیچ کار او

راه نیابد و همه تدبیرات او منساق بنایات گردد بر سنن سداد

بی استشاره و بی استرشاد - و گفته اند که رشید این جا بمعنی

مرشد است که بندگان را در مقاصد دین و دنیا و مبادی معاد بکتاب

و شریعت بطریق ارشاد و سداد خوانده است \* بیت \*

راهی است پر از خطر ره عشق \* انجامه ره زمان بی باک

بی بدرقه عنایت تو \* نتوان شد از آن ره خطرناک

\* الصبور \* صبر در لغت شکیبائی کردن - و صبور آنکه در گرفت

گنگاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان تعجیل

نورزد - و صبور نزدیک بمعنی حلیم است و فرق آنست که صبور

بشعر است با آنکه اگر چه اکنون صبر کرد ولیکن در آخرت میگردد

و حلیم مطلق است - و بعضی گفته اند که در صبور خوف خدا ب

فالب است و در حلیم امید غم - و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر

دهنده است - صبر دهنده مرند را بر بلا و مصیبت - و صبر دهنده بر تحمل بار

امانت - و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت - و صبر دهنده بر مشقت

ادامی عبادت اوست سبحانه - و بنده باید که در جمیع بلا و زحمتهما

و فرقی با صبر از روی خواهد و از ما فرمانی وی دور باشد • حکایت •  
 آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکّه منظر بودم در ویشتی  
 دیدم که بسبب حرام در آمد و طواف کرد و رقعّه از جیب بیرون آورد  
 و در وی نگریست و بر رفت روز دیگر همچنان کرد و بر رفت چند روز  
 مراقب حال او بودم بر همان سوال می آمد و میرفت روزی در آمد  
 و طواف کرد و در رقعّه نظر کرد و جان سخن نسایم کرد - بر خاستم و رقعّه  
 را دیدم نوشته بود و اصد بر بحکم ربک فانک باصیننا • بیت •  
 صبری کنیم تا کرم او چه میکند \* با این دل شکسته غم او چه میکند  
 عیبی دم است نفس و هو پیش او بکش \* و آنکه نظاره کن که دم او چه می کند

## پرتو هفتاد و هفتم

• در بیان اسم اعظم •

فی حجة الله البالغة لمولانا شاه ولی الله المحدث قدس صوره  
 و اعلم ان الاسم الاعظم الذي اذا مثل به اعطي و اذا دعى به  
 اجاب و هو الاسم الذي يدل على اجمع تدلي من تدليات الحق  
 والذي تداوله الملأ الاعلى اكثر تداول و نطقت به التراجمة في  
 كل مصر و قد ذكرنا ان زيدا الشاعر الكاتب له صوره انه شاعر و صوره  
 انه كاتب و كذلك للحق تدليات في موطن من المثال و هذا معنى  
 يصدق على انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذي لم يلد و لم  
 يولد و لم يكن له كفوا احد و على لك الحمد لا اله الا انت الحنان

السنان بديع السموات والارض با ذا الجلال والاكرام يا حي يا قيوم  
 ويصدق علي واسماء تضاهاى ذلك - شاء عبد الحق قدس سره فرموده  
 که اسم اعظم لا اله الا انت الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد  
 ولم يكن له كفوا احد است - و سيوطي از شيخ ابن حجر نقل کرده که وی  
 گفته است که این قول رابع است از حیثیت سند هر چه وارد شده

### پرتو هفتاد و هشتم

در بیان واقعات ایام هفته که معلومات آن از امور دینی است  
 • روز شنبه • فریب کردن قوم نوح با نوح علیه السلام و مکر قوم  
 صالح با ایشان و فریب برادران یوسف با یوسف علیه السلام  
 و راندن اخنوخ به چاه و فریب قوم موسی با ایشان و قوم عیسی با عیسی  
 و قریش با رسالت مآب صلعم و نافرمانی بنی اسرائیل با موسی  
 علیه السلام در زمین روز شنبه واقع گردید  
 • روز یکشنبه • خلقت آسمان و زمین و کواکب و دوزخ و دریای  
 جهان و اعضای انسان و ایام و زمان باین روز یکشنبه واقع گردید  
 • روز دوشنبه • درین روز حضرت ادریس  
 علیه السلام بر آسمان تشریف برد و موسی علیه السلام  
 بطوری و نزول قرآن و توحید و تولد و وفات رحالت مآب علیه السلام  
 و نزول جبرئیل بر رحالت مآب علیه السلام همان روز و روایت  
 نامه اعمال است نیز آن روز است

• روز سه شنبه \* درین روز بیابان و بروجیس علیہ السلام و یحیی و زکریا و جادوگران فرعون و بنی بنی آسیه زوجه فرعون بابت مزاحم و گاوینم اسرایل مقتول شد ،

• روز چهارشنبه \* این روز روز نهم است لذوله تعالی انما ارسلنا علیهم ریحاً صرصه وافی یوم فحس مستمر - بحریث انس ابن مالک ثابت گردید که آن روز چهارشنبه بود در آن هلاک شد عوج بن عنق از بدید و قارون از زمین و فرعون با جنود او از دریا نمرود از پشه و قوم لوط از سنگ ریزه و دشاد از آواز تیب جبرئیل علیہ السلام و قوم عاد از باد منذب ،

• روز پنجشنبه \* یاقن بن ابی ابراهیم علیہ السلام و از قید نجات یافتن آبدار عزیز مصر و ... برادران یوسف علیہ السلام بر ایشان و نیز بنیامین بر یوسف علیہ السلام و رسیدن یعقوب علیہ السلام بانی بنی ایشان بمصر و تشریف آوری موسی علیہ السلام بمصر و قتیق که بر رحالت مآب علیہ السلام بروز پنجشنبه واقع گردید ،

• روز جمعه \* بروز جمعه شادی آدم با حوا و یوسف باز بسند موسی با صیغوراد ساینان با باقیس و خوجه تکبری و عایشه صدیقہ بانی صلی اللہ علیہ وسلم و علی بافاطمه و روز خلق ... و وفات آدم و ... سوی ارض و دخول جنت آدم و فرزند آدم و قیام قیامت روز جمعه است و از روز جمعه معنی خاص است که بدان لامحاله قبول دعا خداوند کریم میکند و قیام بین علما اختلاف آن خاصیت خاص است و بسید الایام نامزد روز جمعه است ؛

قد تم هذا الكتاب بالكمال - وانا بيد قدرة الجليل ذي الاجلال  
كاهيت في يد الغسال -

• تاريخ ختم كتاب اولفه •

کره شد غبط این مسائل دین • هر تعلیم نفس نامه شمار  
در روز و ماه نیکو ربیع شحست • شد بحسن ثبت نکته اسرار  
سالی تاریخ ختم این مکتوب • حستم از ماهم نیکو کرد ار  
گفت با نکر مائیب و عالی • انفت غیب برگزیده شمار  
چاره ضرب کن سه دبدو • هفت را باز نه بحسب قطار  
سال تاریخ مات اسلام • یاد بر گبر زین بحسب شماره  
خاکیا این چرخوب تاریخ است • یاد کار می بر منار و کبار  
• و منه •

شد مرتب چو این کتاب فریب • از اند فضل و الهی استعمال  
نامه زادن رسول کریم • اول و آخرش نمود وصال  
بستم از فریب سال تاریخش • با همه اعتقاد و صدق مقال  
گفت تاریخ ختم بادل خون • شد مرتب صحیفه اعمال  
قد تم هذا الكتاب

بعون الله الملك الوهاب الذي افقه واختمه العبد الضعيف

عبد الكريم خاكي

بزمان قيامه في بلدة رنكور، المرجو من الله تعالى ببركة  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يجعله خالصا لوجهه الكريم وينفع  
به المبتدئين وصائر المسلمين الطالبين - ربنا اقم بيننا وبين قومنا

بالحق وانت خير الغاتحين - رب انت السلام ومنك السلام وادخلنا  
 دار السلام بحرمه نبينا شفيع المذنبين رحمة للعالمين - اللهم صل على  
 محمد و آله و اصحابه اجمعين اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً - آمين  
 آمين آمين • سبحانك اللهم و تحنينهم فيها سلام و آخر دعوانهم  
 ان الحمد لله رب العالمين •

لله الحمد والمنة

کامین رسالہ غریبہ و ہیجرہ نادرہ در سنہ ۱۲۹۵ ہجری قدسی  
 شہر میام نیک انجام بمطبع مظہر العجایب المعروف  
 بہ اردو گائیڈ پریس سماو کھ جناب مولوی کبیر الدین احمد صاحب  
 دام ظلہ العالی واقع کیدان باغ سن محلات بلدہ کلکتہ ہائتم  
 احقر المعباد

مولوی بخش فخر اللہ لہ و لوالذیہ مہتمم مطبع

کتابچہ طبع محلی شد







## صحنه نامہ تنویر القلوب

صفحہ نمبر	موضوع	صفحہ نمبر	موضوع
۲۹	مذکرہ	۶	ظاظ
۴۱	کرد	۱۰	مذکرہ
۴۳	مذکرہ	۱	مذکرہ
۴۶	مذکرہ	۱	مذکرہ
۴۷	کردن	۱۵	مذکرہ
۷۹	اعنا فہم	۱۱	مذکرہ
۹۹	بی ایمان	۱۹	مذکرہ
۱۰۳	کردہ	۲۱	مذکرہ
۱۰۶	یک	۱۵	مذکرہ
۱۰۸	کرد	۸	مذکرہ
۱۱۷	ترویج	۹	مذکرہ
۱۲۷	مذکرہ	۱۰	مذکرہ
۱۴۱	العالم	۲	مذکرہ
۱۴۵	تولد	۱۳	مذکرہ
۱۴۶	ہر ایدہ	۱۵	مذکرہ
۱۴۷	تغذی	۳	مذکرہ
۱۴۸	ذبح	۲	مذکرہ
۱۴۹	ذبح	۳	مذکرہ
۱۵۱	ذبح	۸	مذکرہ

مصحف	فاطر	شطر	
خواندن	ذاندن	۱۲	
خوردن	خودن	۱۳	۱۵۵
	دو ناب	۱۲	۱۵۶
	جا آرح	۱۵	۱۵۶
جمعا	جمعا	۱۶	۱۶۵
پوستين	پوستن	۱۲	ايضا
خداوند	خداوند	۱۷	۱۸۶
علم	عام	۴	۱۹۰
رغبه از شنيدن	از رغبه شنيدن	۱۸	۱۹۳
ما تقول	ما تقو	۱۸	۱۹۵
ضرور	ضرر	۹	۱۹۸
مشروع	شروع	۱۰	۲۰۱
رخساره	رخشاره	۱	۲۰۴
بوسه	بوسد	۲	ايضا
فرزند	فرند	۱۹	۲۲۰
دارني	واري	۲	۲۲۱
خويشاندان	خويشان دندان	۲۰	ايضا
است	ست	۱۱	۲۵۱
تحقيق	تحقق	ايضا	ايضا
نظام	نظام	۲۰	۲۵۶

صفت	سطر	فاصله	صفت
۲۶۹	۱۹		حالم
۲۶۰	۸		اطراف
ایضاً	۱۲		داشتن
۳۳			بر
۲۶۵	۶		پروردگار
۲۶۷	۹		رحمت اله علیه
ایضاً	۱۳		بود
۲۷۱	۱۶		بس
۲۷۲	۷		بگیر
ایضاً	۱۵		خبر
۲۷۳	۳		بیدار
ایضاً	۸		جان
۲۸۰	۱۶		ظلم
ایضاً	۱۹		ادراک
۲۸۳	۱۶		گرداند
۲۸۵	۱۸		ابتدائی
۲۸۸	۶		مهربان
۲۹۱	۲		ذوالجمال
۲۹۵	۵		روشن
ایضاً	۱۸		نور













